



پنجره راهبردی در اندیشه اسلامی

رضا جلیلی





يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ
وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ
فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا
كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ
إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

[خدا] به هر کس که بخواهد حکمت می‌بخشد و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است؛ و جز خردمندان، کسی پند نمی‌گیرد.

بقره/۲۶۹

پیش چاپ

توجه:

تدوین کتاب حاضر هنوز به پایان نرسیده است و در واقع تجميع از فیش‌های تهیه شده در این باب است. از اندیشه‌ورزان، صاحب نظران و دانشجویان عزیز استدعا دارد برای غنای مطالب، دیدگاه‌های ارزشمند و نظرهای اصلاحی خود را ارسال فرمایند.



تفکر راهبردی
در اندیشه اسلام

تحقیق و تدوین:
رضا جلیلی

مؤسسه چاپ و انتشارات
دانشگاه جامع امام حسین (ع)
تهران - ۱۳۹۶

عنوان : تفکر راهبردی در اندیشه اسلامی

تحقیق و تدوین: رضا جلیلی

صفحه ارایی: سید مسعود طحانی

نوبت چاپ: اول - مهر ۱۳۹۶

شمارگان: ۵۰۰ نسخه



فصل اوّل:

تاریخچہ تفکر

❖ یکسانی فطرت انسانها در تشخیص طریقه فکر صحیح و تغییرناپذیری آن

«**طریقه صحیح تفکر**» که فطرت هر انسانی آن را تشخیص می دهد چیست؟ جواب: اگر در هر چیزی شک بکنیم در این معنا شکی نداریم و نمی توانیم تردید داشته باشیم که بیرون از چهار دیوار وجود ما حقایق وجود دارد، که مستقل از وجود ما و جدای از اعمال ما است، نظیر مسائل مبدأ و معاد و مسائل دیگر ریاضی و طبیعی و امثال آن، که اگر ما بخواهیم ارتباطی صحیح با آن حقایق داشته باشیم، و آنها را آن طور که هست دریابیم، و یقین کنیم که آنچه دریافته ایم حقیقت و واقع آن حقایق است، دست به دامن قضایای اولیه و بدیهیات عقلی می شویم که جای شک در آنها نیست و یا به لوازم آن بدیهیات متمسک شده و آنها را به ترتیب فکر خاصی طوری ردیف می کنیم که منظور و گم شده خود را از آن نتیجه بگیریم، مثلاً بگوییم این مطلب بدیهی است که الف مساوی است باب، این نیز مسلم است که ب مساوی است با جیم، پس معلوم می شود که الف نیز مساوی است با جیم و یا بگوییم: اگر **الف** مساوی باشد با **ب** به طور مسلم **جیم** نیز مساوی خواهد بود با **دال**، و اگر جیم مساوی با دال باشد قطعاً **هـ** نیز مساوی با **ذ** خواهد بود؛ پس نتیجه می گیریم که اگر **الف** مساوی با **ب** باشد، قهراً و قطعاً **ها** هم مساوی با **ز** خواهد بود، و یا می گوییم: اگر **الف** مساوی با **ب** باشد، قهراً و قطعاً **جیم** هم مساوی با **دال** خواهد بود، و چون یقین داریم که **الف** مساوی با **ب** است، پس مسلماً **ب** مساوی با **جیم** نیز هست.

و این چند شکلی که ما در اینجا آوردیم و مواد اولیه ای که بدان اشاره نمودیم اموری است بدیهی که انسان دارای فطرت سلیم، امتناع دارد از اینکه درباره آنها شک کند مگر آنکه فطرتش آفت زده و عقلش مخبط و فهمش مختلط شده باشد، بطوری که مطالب ضروری و بدیهی را هم نتواند بفهمد، یک مفهوم تصویری را به جای مفهومی دیگر بگیرد، و یک مفهوم تصدیقی را به جای مفهوم تصدیقی دیگری اتخاذ کند، هم چنان که غالب شکاکها که در بدیهیات هم شک می کنند علت شکاک شدنشان این است که از یک مفهوم بدیهی چیز دیگری می فهمند.

❖ **طریقه استنتاج از قضایای اولیه بدیهی (طریقه منطقی) راهی اجتناب ناپذیر**

ما وقتی به تمامی تشکیک ها و شبهاتی که بر این طریقه منطقی یاد شده، وارد شده و مراجعه کنیم می بینیم که خود این شکاک ها نیز همه اعتمادشان در استنتاج دعاوی و مقاصد خود بر امثال قوانین مدونه در منطق است، که یا مربوط به ماده قضایا است و یا مربوط به صورت آنها، به طوری که اگر گفتار آنان را شکافته و تحلیل نمائیم و سپس مقدمات ابتدایی آن را یکی یکی کنار بگذاریم می بینیم که آن مقدمات عیناً همان مواد و هیات های منطقی است که از آن فرار می کردند و بر آن خرده می گرفتند و اگر یکی از آن مقدمات و یا هیات ها را به شکلی تغییر دهیم که از نظر منطق به نتیجه نمی رسد، می بینیم که گفتار آنان نیز نتیجه نمی دهد و خود آنان نیز اعتراض می کنند که چرا فلان مقدمه را تغییر دادید، و این خود روشن ترین دلیل است بر این که شکاکان نیز به حکم فطرت انسانی شان صحت منطق را قبول داشته و به درستی اصول آن اعتراف دارند و نه تنها اعتراف دارند

بلکه در استدلال های خود آن را به کار می بندند؛ پس اگر دم از انکار آن می زنند از باب الجاجت است، و با یقین به درستی آن، انکارش می کنند.

❖ عادت به تفکر و تعقل در بیان علامه شهید مرتضی مطهری (ره)

انسان برای اینکه از چنگال تسلط شهوات تباه کننده جسم و جان و عقل و ایمان و دنیا و آخرت نجات پیدا کند، راهی جز تقویت جانب نیروی عقل ندارد. یکی از راههای تقویت این نیرو این است که کاری کند که تعقل و تفکر در کارها برایش به یک عادت درآید، از عجله در تصمیم بپرهیزد.

شخصی آمد خدمت رسول اکرم و عرض کرد: نصیحتی به من بفرمایید. فرمود: آیا اگر تو را نصیحتی بکنم عمل خواهی کرد؟ آن مرد در جواب گفت: بلی، و تا سه مرتبه این سؤال و جواب بین رسول اکرم و آن مرد رد و بدل شد و در هر مرتبه رسول اکرم به او می فرمود: آیا اگر دستوری بدهم عمل خواهی کرد؟ و او در جواب می گفت: بلی عمل خواهم کرد. پس از تعهد مؤکدی که رسول اکرم از آن مرد گرفت، به او فرمود: «اذا هممت بامر تدبیر عاقبت» یعنی هر گاه تصمیم کاری را گرفتی اول تدبیر و تفکر کن و عاقبت و نتیجه آن را ببین، اگر رشد و هدایت است آن را تعقیب کن و اگر شر و ضلالت است از آن دوری کن.

از طرز تعهد گرفتن رسول اکرم از آن مرد معلوم می شود که برای این جمله، فوق العاده اهمیت قائل بوده؛ می خواهد به ما بفهماند که باید عادت به فکر و تدبیر داشته باشیم و در هیچ کاری پیش از آنکه کاملاً آن را زیر و رو کنیم و نتایج و عواقب آن را بسنجیم وارد نشویم.

انسان باید از منطق پیروی کند نه از احساسات. انسان در کاری که از روی منطق صورت می گیرد حساب و پیش بینی های لازم را کرده، نورا فکن عقل و اندیشه خود را به اطراف انداخته و جوانب و اطراف کار را تحت نظر گرفته است. ولی در کاری که از روی احساسات صورت می گیرد نقشه و حساب و دوراندیشی در کار نیست، صرفاً روح بشر از راهی داغ شده و هیجانی پدیده آمده و انسان برای آنکه هیجان روحی خود را تسکین دهد به عملی مبادرت می کند و به واسطه غبار و تیرگی که از تهیج احساسات پیدا می شود مجال دوراندیشی و توجه به عواقب و نتایج کار از انسان سلب می شود.

بر همه افراد بشر کم و بیش، هم منطق حکومت می کند و هم احساسات. یک جمله که انسان در حضور جمعی ادا می کند یا یک عملی که در اجتماع انجام می دهد، از یک طرف وابسته به یک سلسله احساسات و عواطف و هیجانات درونی است و از طرف دیگر چون کم و بیش در اطرافش دقت و فکر شده وابسته به منطق و تعقل است. ولی برخی مردم بیشتر اهل منطق اند و بعضی مردم بیشتر اهل احساسات. جامعه شناسان می گویند این اختلاف در میان ملل نیز دیده می شود؛ بعضی از ملل به منطق نزدیکترند و بعضی به احساسات.

این دستور جامع رسول اکرم می گوید: همیشه در کارها منطق را دخالت بده و جلو طغیان و حکومت احساسات را بگیر؛ مرد منطق باش نه احساسات. هر اندازه که یک فرد یا یک ملت در راه کمال و ترقی پیش می رود، به تدریج از احساسات به منطق می گراید. نزدیک شدن به حکومت منطق و خارج شدن از تحت سیطره و حکومت احساسات، دلیل بر پختگی و تکامل روح است. انسان در طفولیت و کودکی یک پارچه احساسات بی منطق است و به همین جهت از اداره کردن خود و از حفظ مصالح خود عاجز است، و به همین جهت است که طفلی را زود می شود در جریانی وارد کرد و احساساتش را استخدام کرد و به نفع خود در مجرای بی کار انداخت. اما هر اندازه که از سنین عمر می گذرد و تجربه زیادتر می شود، منطق در وجود انسان قوت می گیرد.

البته تنها مرور زمان و گذشتن عمر کافی نیست که انسان را مرد منطق و تعقل کند؛ این فضیلت اخلاقی نیز مانند همه فضایل دیگر اخلاقی تمرین و ممارست و مجاهدت لازم دارد؛ اولاً اندوخته علمی و سرمایه فکری لازم است، ثانیاً انسان باید مدتی با زحمت خود را وادار کند که در پیشامدها و تصمیمها زیاد فکر کند و تا عواقب و نتایج کاری را کاملاً نسنجد به هیجانان درونی خود ترتیب اثر ندهد.

از سخنان رسول اکرم است: «ما اخاف علی امتی الفقر و لکن اخاف علیهم سوء التدبیر» یعنی نگرانی من بر امتم از ناحیه فقر نیست، فقر دردی است که علاجش دشوار نیست، نگرانی من از ناحیه سوء تدبیر و قلت میزان منطق و استدلال است.

حدیث دیگری از رسول اکرم مأثور است که ضمناً مشتمل بر داستانی است و عملاً در آن داستان فرق بین پیروی از منطق و پیروی از احساسات دیده می شود: مردی از اعراب به خدمت رسول اکرم آمد و از او نصیحتی خواست. رسول اکرم در جواب او یک جمله کوتاه فرمود و آن اینکه: «لا تغضب» یعنی خشم نگیر، و آن مرد هم به همین مقدار قناعت کرد و به قبیله خود برگشت. تصادفاً وقتی رسید که در اثر حادثه ای بین قبیله او و یک قبیله دیگر نزاع رخ داده بود و دو طرف صف آرایی کرده و آماده حمله به یکدیگر بودند. آن مرد روی خوی و عادت قدیم و تعصب قومی تهییج شد و برای حمایت از قوم خود سلاح به تن کرد و در صف قوم خود ایستاد. در همین حال گفتار رسول اکرم به یادش آمد که نباید خشم و غضب را در خود راه بدهد. خشم خود را فرو خورد و به اندیشه فرو رفت. تکانی خورد و منطقتش بیدار شد، با خود فکر کرد چرا بی جهت باید دو دسته از افراد بشر به روی یکدیگر شمشیر بکشند؟ خود را به صف دشمن نزدیک کرد و حاضر شد آنچه آنها به عنوان دیه و غرامت می خواهند از مال خود بدهد. آنها نیز که چنین فتوت و مردانگی از او دیدند، از دعاوی خود چشم پوشیدند. غائله ختم شد و آتشی که از غلیان احساسات افروخته شده بود، با آب عقل و منطق خاموش گشت.

❖ اهمیت تفکر در کلام علامه سید کمال حیدری

وهناك مجموعة من الروايات الشريفة تبين أهمية التفكير، منها: الأولى: عن عطاء قال: انطلقت أنا وعبيد بن عمير إلى عائشة وبيننا وبينها حجاب...

إلى أن قال: فقال ابن عمير: أخبرينا بأعجب شيء رأيته من رسول الله (صلى الله عليه وآله)، قال: فبكت وقالت: كل أمره كان معجبا، أتاني في ليلة.. إلى أن تقول الرواية: قال (صلى الله عليه وآله): «ذريني أتعبد لربي عز وجل» فقام إلى القرية فتوضأ منها ثم قام يصلي فبكي حتى بل لحيته، ثم سجد حتى بل الأرض ثم اضطجع على جنبه حتى أتى بلال يؤذنه بصلاة الصبح، فقال: يارسول الله ما يبكيك وقد غفر الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر؟ فقال: «ويحك يا بلال مايمعني أن أبكي وقد أنزل الله على في هذه الليلة إ في خلق السماوات و الأرض و اختلاف الليل و النهار لآيات لأولى الألباب

- الثانية: عن أمير المؤمنين ع؟ قال: «الفكر يدعو إلى البر والعمل به» .
- الثالثة: وعنه ع أيضا أنه قال: «نته بالتفكر قلبك، وجاف عن الليل جنبك، واتق الله ربك»..
- پیدایش و سیر علوم عقلی در میان مسلمین

در این بحث نظری اجمالی و کوتاه در تاریخ تفکر اسلامی می اندازیم تا ببینیم امت اسلام با همه اختلافی که در طوائف و مذاهب آن هست چه طریقه ای را در تفکر پیش گرفته اند؛ البته قبلا این نکته را خاطر نشان می سازیم که ما در این بحث به حق بودن یا باطل بودن این مذاهب نمی پردازیم و تنها عوارض و تحولی را که در منطق قرآن رخ داده از نظر گذرانده موافقت و مخالفت آن را اثبات می کنیم و حتی در این بحث کاری به افتخارهایی که موافقین کرده و عذرهایی که مخالفین آورده اند نداریم؛ نه به ریشه آن حرفها کاری داریم و نه به شاخ و برگ های آن؛ چون پرداختن به آن حرف ها طریقه دیگری است از بحث، حال چه این که مذهبی باشد یا نباشد.

قرآن کریم با منطق خاص خود در احکام و سنت هایی که برای تمامی شؤون زندگی بشر تشریح کرده بدون هیچ قید و شرطی نوع انسان را در همه احوال، محکوم به احکام خود دانسته، چه در حال انفراد و چه در حال اجتماع؛ چه صغیر و چه کبیر؛ مرد یا زن؛ سفید یا سیاه؛ عربی یا عجمی؛ حاضر یا مسافر؛ شهری یا روستایی؛ عالم یا جاهل؛ شاهد یا غایب؟ در هر جایی و در هر زمانی که باشد. قرآن در کل شئون انسان چه در عقیده و چه در اخلاق و اعمال او مداخله کرده و در این هیچ شکی نیست.

پس قرآن با تمامی علوم و صناعی و فناوری هایی که ارتباط با ناحیه ای از نواحی زندگی بشر داشته باشد اصطکاک و برخورد دارد، و این معنا نیز از خلال آیاتی از قرآن کریم که بشر را به تدبر، تفکر، تذکر و تعقل دعوت می کند به روشنی فهمیده می شود که آن در دعوت بشر به تحصیل علم و از بین بردن جهل و سر در آوردن از

اسرار آن چه که از اجزای عالم ما است از سماویات گرفته تا ارضیات یعنی جمادات و نباتات و حیوانات و انسانها و آنچه مربوط به ما و رای عالم ما است از ملائکه و شیاطین و لوح و قلم و غیر اینها بیاناتی دارد که رساتر از آن تصور نمی شود و منظور اسلام از این تحریک ها و تشویق ها این است که بشر به وسیله معرفت به آنچه گفته شد خدای سبحان را بشناسد، و به آنچه که به نحوی از انحاء ارتباطی با سعادت در زندگی انسانی و اجتماعی انسانها دارد آشنا گردد و بفهمد که برای به دست آوردن چنین زندگی ای چگونه اخلاقی کسب کند و چه شرایع و حقوقی را رعایت نماید و چه احکام اجتماعی را مورد عمل قرار دهد.

از سوی دیگر در سابق ذکر شد که اسلام طریق تفکر فطری را تایید می کند؛ همان طریقه ای را که فطرت بی اختیار و بدون سفارش کسی به آن دعوت می کند و بشر راهی برای فرار از آن ندارد، و این واقعیت همان سیر منطقی است.

قرآن کریم هم صناعت‌های منطقی یعنی برهان و جدل و موعظه را به کار برده و مخاطبی را که هدایت می کند دعوت نموده به این که از آن طریق پیروی کند. یعنی مطالب نظری خود را که خارج از مرحله عمل است از راه برهان تعقیب کند و در غیر آن یعنی در حکمت عملی به مسلمات استدلال کند و یا به بیاناتی که عبرت انگیز باشد، شنونده را به عبرت وا دارد. و نیز قرآن کریم در بیان مقاصدش سنت نبویه را معتبر کرده و پیروی از رسول خدا را به عنوان الگو و اسوه معین فرمود و مسلمانان نیز دستورات آن حضرت و سخنانش را حفظ و آن چنان که یک دانش آموز در سلوک علمی اش از استادش پیروی می کند، از مشی علمی آن جناب تقلید کردند.

❖ وضعیت تفکر در عهد رسول خدا

مردم در عهد رسول خدا (منظورمان ایام اقامت آن جناب در مدینه است) جدید العهد با تعالیم اسلامی بودند و حالشان در تدوین علوم و صناعات شبیه تر به حال انسانهای قدیمی بود که با ذهنی ساده و غیر فنی به بحث های علمی می پرداختند، البته با همه عنایتی که به تحصیل و تحریر علم داشتند، و لذا در آغاز اولین قدمی که برداشتند حفظ قرآن و حفظ احادیث بود، یعنی سخنانی که از رسول خدا و با یک واسطه از آن جناب می شنیدند حفظ می کردند و از حفظ برای دیگران نقل می نمودند؛ چون (به جز افرادی معدود کسی نوشتن را نمی دانست. قدم دومی که در مسیر علم برداشتند مختصر مناظراتی در خصوص علم کلام بود که یا در بین خود و یا با بعضی از غیر مسلمانان و صاحبان مذاهب بیگانه، مخصوصا یهودیان و مسیحیان داشتند؛ زیرا قبائلی از این دو ملت در شبه جزیره عربستان و در حبشه و شام می زیستند. از همین جا بود که علم کلام پیدا شد.

این وضع بود تا وقتی که رسول خدا رحلت نمود، و مساله خلافت، جریانی به خود گرفت که معروف است و اختلاف ناشی از مساله خلافت بابی به ابواب علم کلام افزود، و یکی دیگر از مسائل علم کلام شد که دانشمندان اسلامی را به خود مشغول کرد.

در زمان خلیفه اول بعد از جنگ یمامه و شهادت جمع بسیاری از حافظان و قاریان قرآن، از ترس اینکه مبدا چیزی از قرآن فراموش شود قرآن را جمع آوری کردند و در عهد او که تقریباً به دو سال طول کشید امر به این منوال گذشت، سپس در عهد خلیفه دوم بار دیگر قرآن جمع آوری شد. و چون آوازه اسلام بلند شد و قلمرو آن در اثر فتوحات عظیمی که در عهد وی رخ داد، گسترش یافت، مسلمانان از تعمق و تفکر در مسائل علمی و روابط علوم و ترقی در مدارج آن باز ماندند. حال یا بدین جهت بود و یا برای اینکه خود را نیازمند به توسعه علم و بسط مسائل علمی نمی دانستند، چون در آن روزگاران علم چیزی نبود که فضیلت و اهمیتش برای بشر معلوم شده باشد، و به همان مقدار برای انسان محسوس بود که آثار آن را دیده باشند و معلوم است که علمی که اثر محسوسی برای بشر آن روز داشته همان صنعت بود که امتی آن را در امتی دیگر می دید و می شناخت.

از سوی دیگر با فتوحات پی در پی و پر اهمیتی که نصیب عرب گردید آن گزینه های جاهلانه عرب که در اثر تربیت اسلامی فروکش شده بود، بار دیگر سر به طغیان کشیده، غرورها و اخوتها بار دیگر سرکشی آغاز کرد و در نتیجه به تدریج و آرام آرام روحیه امت های مستکبر و استعمارگر را به خود گرفتند. شاهد این مطلب شیو پاره پاره شدن امت اسلام آن روز به عرب و غیر عرب است. به این معنا که امت عرب نعمت عظمای اسلام و این دین نجات بخش را به حساب خود حساب کرد و غیر عرب را موالی-بردگان - لقب داد. شاهد دیگرش رفتار معاویه است که در آن ایام والی شام بود و حکومت اسلامی را رنگ سلطنت داد و در بین مسلمانان چون قیصرهای روم رفتار کرد. شواهد بسیار دیگری بر این معنا هست که تاریخ از لشگریان اسلام ضبط نموده و همین روش، خلق و خوی مسلمانان را عوض کرد و معلوم است که این نفسانیات، در سیر علمی و مخصوصاً در تعلیمات قرآنی اثر گذاشت و به تبع آن، معارفی که از دین به وجود آمده بود و سیر علمی تا آن حدی که در سابق پیش رفته بود متوقف و اشتغالات علمی منحصر در قرائت قرآن شد.

و اما حدیث در آن زمان به نحو چشم گیری رواج یافت و نقل و ضبط احادیث بسیار شد، به حدی که عمر بعضی از صحابه را از نقل حدیث نهی کرد؛ زیرا او زیاده از حد حدیث گفته بود. از سوی دیگر عده ای از اهل کتاب به اسلام در آمدند و محدثین که کارشان نقل حدیث بود، مطالب بسیاری از آنان درباره اخبار کتاب ها و داستان های انبیا و امت هایشان را شنیدند و شنیده های خود را با آنچه از احادیث که از رسول خدا شنیده و حفظ کرده بودند مخلوط نموده و جعل احادیث دروغین و دستبرد در احادیث صحیح را شروع کردند که امروز در میان احادیثی که از طرق صحابه و راویان صدر اول از رسول خدا نقل شده مقدار بسیار زیادی از این کلمات دروغین و بریده بریده یافت میشود که قرآن کریم به ظاهر الفاظش آنها را دفع می کند.

عمده سببی که باعث این دستبردها شد چند امر بود:

اول احترام بسیار زیادی بود که مردم برای همنشینی رسول خدا (ص) و برای حفظ حدیث معتقد بودند، و حتی افرادی را هم که رسول خدا را ندیده بودند و تنها از اصحاب آن جناب احادیثی نقل می کردند بر سایر مردم برتری می دادند و آنان را تعظیم می کردند و همین جهت باعث شد که هر کسی چه لایق و چه نالایق، برای اینکه در بین جامعه سر و گردنی از سایرین بلندتر داشته باشد، به نقل حدیث پرداخته و خود را محدث و راوی قلمداد کند؛ حتی کسانی هم که یهودی یا نصرانی بودندشان مسلم بود با این حال به صرف این که حدیث نقل می کرد در جامعه آن روز جا می افتاد و محترم می شد و قهرا برای اینکه این حدیث از آن دیگری جلو بزند و محترم تر شود هر چه از دهانش در می آمد به عنوان حدیث می گفت.

دوم برای جعل حدیث، حرص شدیدی بود که این افراد در حفظ حدیث داشتند؛ همین حرص در حفظ حدیث و نقل آن نمی گذاشت که درباره درستی و نادرستی حدیث و تدبیر در معنای آن و مخصوصا عرضه کردن آن بر کتاب خدا دقت کنند؛ با اینکه قرآن کریم اصل دین بود و ساختمان دین بر این پایه و اصل نهاده شده بود و فروع دین از این اصل ریشه می گرفت رسول خدا هم به طوری که در نقل معتبر آمده سفارش اکید کرده بود که هر سخنی را از هر کسی نپذیرند بلکه شنیده های خود را بر قرآن کریم عرضه کنند و در صورتی که مخالف قرآن بود رهاش کنند و در حدیث معتبر فرموده بود: ستکتر علی القاله: به زودی حدیث تراشان علیه من زیاد می شوند» و احادیثی دیگر از این قبیل.

همین معنا فرصتی شد برای این که احادیث جعلی و دروغین در مورد صفات و اسماء و افعال خدا و نیز اخباری نادرست درباره لغزش هایی که به انبیای گرامی نسبت داده شده و روایاتی غلط در باب اعمال زشت که به رسول خدا نسبت داده شده و آن جناب را مشوه جلوه داده و حکایاتی خرافی درباره خلقت و ایجاد و داستانهای دروغین از امت های گذشته و گزاره هایی دروغ درباره تحریف قرآن و مسائل دیگری از این قبیل در دست و دهنها بگردد؛ احادیثی که دست کمی از خرافات تورات و انجیل ندارد.

نتیجه این وضع آن شد که تقدم و عمل در بین قرآن و حدیث تقسیم شود، یعنی تقدم و احترام صوری از آن قرآن و اخذ و عمل از آن حدیث شود و در اندک مدتی قرآن از حیث عمل متروک گردد و این سیره نکوهیده یعنی مسامحه در عرضه حدیث بر قرآن، هم چنان در بین امت استمرار یافت و تا به امروز نیز عملا استمرار یافته است؛ هر چند که امت آن را به زبان انکار نموده و ناپسند می داند و قرآن کریم نیز از آن پیشگویی کرده و فرموده که رسول خدا در قیامت خواهد گفت پروردگارا امت من قرآن را متروک گذاشتند، الا عده ای قلیل که در هر عصری از این انحراف دور ماندند.

مسامحه و سهل انگاری عینا یکی از اسبابی بود که باعث شد بسیاری از خرافات قومی و قبیله ای که هر قومی در قدیم به آن معتقد بودند بعد از مسلمان شدنش نیز به عنوان یک اعتقاد دینی باقی بماند. آری مثل معروف می گوید: الداء یجر الداء: درد، دردی دیگر میزاید.

عامل سوم در جعل احادیث، ماجرای بود که بعد از رحلت رسول خدا که در مساله خلافت پیش آمد و آرای عامه مسلمین درباره اهل بیت آن جناب مختلف گردید. عده ای طبق دستور رسول خدا به آن حضرات تمسک جسته و به آنان عشق ورزیدند؛ جمعی دیگر از آن حضرات روی گردانیده و اعتنایی به امر آنان و مکانیشان به علم قرآن نکردند و برای آگاهی و یادگیری علم قرآن به غیر آن حضرات مراجعه نمودند؛ جمعی دیگر با آن حضرات دشمنی نموده و با جعل احادیثی دروغین به آنان بدگویی کردند؛ با این که رسول خدا در موافقی و کلماتی که احدی از مسلمانان در صحت آنها و در دلالت آنها تردید نکرده، سفارش فرموده بود که علم دین را از اهل بیت او بگیرند و چیزی به اهل بیت او نیاموزند؛ و این که اهل بیت آن جناب از همه امت به کتاب خدا آگاه ترند؛ و نیز به امت فرمود که اهل بیتش هرگز در تفسیر قرآن خطا نمی کنند و در فهم قرآن دچار اشتباه نمی شوند و در حدیث معروف به **ثقلین** که به طور تواتر نقل شده و احدی در آن تردید نکرده فرمود: من از میان شما می روم و به جای خود دو چیز بس گرنامه می گذارم: یکی کتاب خدا و دیگر عترتم را؛ این دو تا ابد با هم اند و از یکدگر جدا نخواهند شد تا بر لب حوض کوثر بر من در آیند (تا آخر حدیث) و در بعضی از طرق همین حدیث آمده که سپس حضرت فرمود: چیزی به اهل بیت من نیاموزید که آنان اعلم از شمایند. و نیز در حدیثی مستفیض که بسیار نقل شده فرمود: «هر کس قرآن را به رأی خود (یعنی بدون سؤال از اهل بیت) تفسیر کند باید که جای خود را آماده در دوزخ بداند.»

❖ اعراض از اهل بیت از بزرگترین شکاف در نظام تفکر اسلامی

و این اعراض از اهل بیت (ع) بزرگترین شکافی بود که در نظام تفکر اسلامی پدید آمد و باعث شد علم قرآن و طریقه تفکری که قرآن به سوی آن می خواند در بین مسلمانان متروک و فراموش شود. شاهد بسیار روشن آن این است که در جوامع حدیث کمتر به این حق کشی هایی که امت اسلام و یا حکومت اموی درباره علی ال نمودند کار را بدان جا کشید که نه تنها تمامی احادیث آن جناب مورد اعراض واقع شد، بلکه بعضیها حتی نهج البلاغه را نیز انکار کردند و بعید دانستند که کلام آن جناب باشد. آری خطبه های برجسته و غرای نهج البلاغه مورد سؤال و تردید قرار گرفت، ولی خطبه بتراء زیاد بن ابیه و اشعاری که یزید درباره شراب سروده جای هیچ اختلافی نبود و حتی دو نفر هم درباره آنها اختلاف نکردند.

اهل بیت پیغمبر (ص) هم چنان مظلوم و مقهور بودند و احادیثشان متروک بود تا آن که امام باقر و امام صادق (ع) در یک برهه ای از زمان یعنی در دوره انتقال حکومت از بنی امیه به بنی العباس قیام نموده آنچه از احادیث

پدران بزرگوارشان به دست فراموشی سپرده شده بود برای مردم بیان کردند و آنچه از معارف اسلام که مندرس گشته و اثری از آن نمانده بود برای مردم بیان کردند. اما مع الاسف احادیثی که آن دو بزرگوار و سایر امامان از پدران خود نقل نموده و در اختیار امت اسلام نهادند نیز از دسیسه و دستبرد سالم نماند؛ همان طور که در کلمات رسول خدا دست بردند، کلمات آن حضرات نیز مورد دستبرد قرار گرفت؛ به شهادت این که خود آن دو بزرگوار به این معنا تصریح نموده، چند نفر از وضاعین و حدیث تراشان را برای مردم نام بردند؛ مانند مغیره بن سعید، و ابن ابی الخطاب و... و بعضی دیگر از ائمه ای بسیاری از روایاتی که از رسول خدا و یا از خود ایشان در دست و دهن ها افتاده بود انکار نموده و به شیعیان خود دستور فرمودند هر حدیثی که از ما برای شما نقل می شود بر قرآن عرضه کنید، آن چه موافق با قرآن است بپذیرید و آنچه مخالف است رها کنید.